

«ترجمه کهن لامیه العجم»

(در اوائل قرن هشتم؛ از مترجم ناشناخته)

دکتر مظفر بختیار

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۳ تا ۷۷)

چکیده:

قصیده لامیه العجم، سروده طغرانی شاعر ایرانی عربی سرای، در اواخر قرن پنج هجری، از قصیده‌های ممتاز و مشهور و به تعبیر قدیم از امهات قصاید ادب عربی است.

این ترجمه فارسی از لامیه که در اوایل قرن هشتم انجام گرفته قدیم‌ترین ترجمه تاکنون شناخته شده از این قصیده بلند آوازه است و در ضمن نمونه‌ای کمیاب است در نوع خود از ترجمه کامل آثار محض و ناب ادب عربی به زبان فارسی.

واژه‌های کلیدی: لامیه العجم، طغرانی اصفهانی، الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم.

مقدمه:

مؤیدالدین حسین طغرایی اصفهانی (۲۰ / ۵۱۰-۵۵ / ۴۵۰ ه.ق.) از بزرگترین سخنوران ایرانی عربی گوی است. با آنکه عصر طغرایی، مستعد پرورش و ظهور شاعران بزرگ نبود، به اعتقاد صاحب نظران، طغرایی از سخن سرایان و شاعران بزرگ در مقایسه با همه ادوار ادب عربی است؛ در نظر سخن سنجان معاصر عرب نیز همچین است. در چند گونه CD که از نخبه آثار ادبیات عرب ارسال‌های اخیر با هم سلیفگی و همکاری استادان سخن شناس از کشورهای گوناگون عربی ترتیب یافته، متن کامل دیوان طغرایی یکی از گزیده‌های اصلی است.

زندگینامه طغرایی را با بررسی لامیه العجم و انگیزه سرودن آن و کتابشناسی شرح‌های لامیه و استقبال‌ها و نظیره‌سرائی‌هایی که از آن شده چندین سال پیش - هنگامی که دانشجوی دوره کارشناسی دانشکده ادبیات بودم - نوشته‌ام و همان وقت در مجله دانشکده ادبیات (سال ۱۲ - مرداد ۱۳۴۴ ه.ش، صص ۴۵۲-۳۷۳) و ضمن انتشارات دانشکده به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۵۴ ه.ش / ۱۹۷۳ م ترجمه مبسوط آن با عنوان *حياة الطغرایی* به عربی انتشار یافت و اینک نیز با تجدید نظر و افزایش منابع و تحقیقات جدید در سوریه در دست چاپ است. مطالب لازم را درباره احوال و آثار طغرایی در این منابع آورده‌ام و تکرار آنها ضرورت ندارد.

اثر مشهور طغرایی که مایه شهرت و بلندآوازی او گشته، *فصیلة لامیه العجم* است که از امهات فصائد عربی است و به قول صلاح‌الدین صفدی، سخن شناس و ادیب نامدار قرن هشتم هجری لامیه، دارای یکی از لطیف‌ترین بافت‌ها و استوارترین ساختارهای شعری در ادب عربی است؛ چندانکه کمترین تصرف و دگرگونی را بر نمی‌تابد. (صفدی، ج ۱، صص ۲۷-۲۹)

بیان شیوا و سخن‌پردازی و معنی‌آرایی نغز طغرایی در این فصیده، برخی از ابیات لامیه العجم را جزء حکم و امثال سائره عربی و برخی از امثال و داستانه‌های مهجور و

متروک عربی را با زبان و در بازسازی و بازسزائی طغرائی از حکم و امثال رایج و زبانگرد ادب عربی گردانیده است.

طغرائی در شعر عربی خود به مضامین شعر فارسی توجه داشته است و حتی بعضی از معانی را از شعر فارسی ترجمه کرده است؛ مانند تمثیل پر عقاب، قصه گرگ و روباه و ترجمه منظوم از شعر رودکی. در کتاب الفهرس التمهیدی (ص ۵۱۸) از قصیده‌ای از طغرائی به زبان فارسی، یاد شده که خود شاعر، آن را به عربی شرح کرده است. چندین رساله و کتاب هم در فن کیمیا و علوم غریبه به زبان فارسی و عربی بدو منسوب است و تفصیل مطالب و مشخصات این آثار را در زندگی نامه او آورده‌ام (نک: بختیار، ص).

باری، ابیات لامیه العجم از دیرباز در متون ادبیات فارسی و آثار ادبی مسلمانان به سایر زبان‌ها بارها به استشهاد و تضمین آمده است. به سبب همین شهرت و حسن قبول، شرح‌ها بر لامیه نوشته شده و متن آن به فارسی و برخی از زبان‌های دیگر و از جمله زبان‌های فرنگی ترجمه شده است. مشهورترین شرح لامیه با عنوان الفیه المسجم فی شرح لامیه العجم از صلاح‌الدین صفدی (۷۶۴هـ.ق)، مؤلف فوات الوفیات که تاکنون به چند چاپ رسیده و به هزار صفحه و زیری بر می‌آید، خود از مراجع و مجامع معتبر ادبی و شعری است.

ترجمه‌های فارسی لامیه العجم که پیش از این شناخته شده چندان کهن نیست و البته حق لامیه را - بنابر مسائل کلی و عمومی که در ترجمه آثار ادبی و شعری ناب وجود دارد هیچ ترجمه‌ای، هر چند نفز و شیوا و شاعرانه، هیچگاه ادا نمی‌تواند کرد. ترجمه کهن لامیه العجم نیز از موارد نادر در ترجمه شعر ناب عربی به فارسی است. قدما معمولاً به ترجمه آثار ادبی محض که فهم آن لاجرم در حیطه ادراک خواص اهل ادب و ادبای مستغنی از مراجعه به ترجمه آثار بود نمی‌پرداختند مگر به تفنن یا به صرافت طبع آزمائی، آنهم بسیار به ندرت. اهتمام آنان در این گونه موارد غالباً نگاشتن شرح، یا در پیچیدن در نکات فنی و مباحث لغوی و نحوی بود به شیوه اهل مدرسه به

فصد راه گشائی برای نوآموختگان و متوسطان مستعد تا برحسب فهم و استعداد خود از رویه‌های مباحث الفاظ در گذرند و به لایه‌های معنایی و حسی ادبی و ذوقی برسند. ترجمه قدیم لامیه العجم را دانشجوی ارجمندی به نام آقای جواد بشری، پژوهشگر نسخه جوی و طرفه یاب در مجموعه‌ای قدیم از همین دست مطالب یافته بود و عکس آن را برای من آورد.

تصرفات و تأملاتی که در نسخه و در حین کتابت انجام گرفته، نشان می‌دهد که متن از روی یادداشت‌ها و مسوده پراکنده به خط خود مؤلف، تنظیم و کتابت شده و شکل نهانی نگرفته است؛ در مواردی مفردات و لغات بیت در بین سطرها یا در بالای کلمات، جداگانه به فارسی معنی شده و غالباً هم این الفاظ جایگزین به غیر از واژه‌ای است که در متن آمده است. در برخی از عبارات نیز دو گونه ترجمه پیشنهاد شده. موارد دوگانه نیز درون || در جایگاه خود در متن ترجمه فرار گرفته و در صورت تعدد با نشانه / از هم جدا شده است (|| /).

روایت عربی لامیه از نسخه ترجمه قدیم به لحاظ قدمت و سندیت آن در بازنویسی و چاپ حفظ شده است. اعراب کلمات، طبق متن مُعَرَّب لامیه العجم است که آن را براساس نسخه‌های دیوان طغرائی و متون معتبر ادبی تصحیح و نشانه‌گذاری نموده‌ام و در مجله دانشکده ادبیات و به نقل از آنجا در کتاب *یادنامه ادیب نیشابوری* و چند جای دیگر به چاپ رسیده است. (محمّد آبادی بادیل، ص ۴۴-۵۳) اختلاف نسخه‌های مؤثر و قابل اعتنا در زیرنویس ثبت شده است.

تعیین قدمت نسخه‌های خطی، منوط به بررسی اصل نسخه است و من فقط عکس نسخه را در دست دارم. اما به فرینة شیوة خط متن و وجود برخی شاخصه‌ها که تشخیص آنها از راه عکس هم برای اهل فن امکان‌پذیر است. قدمت نسخه باید به اوائل قرن هشتم برسد؛ واژگان و سبک و سیاق سخن هم مربوط به همان ادوار اواخر قرن هشتم و حداکثر اوایل قرن هشتم هجری است و فراتر از آن نمی‌رود.

وَدَعَّ عَمَّارَ الْعُلَى الْمُقَدِّمِينَ عَلَ الْكُوفَا وَاتَّقَمَعَ مِنْهُمْ بِالْبَلَّكِ
 بر کوفه بزرگی و بلندتری گذاشت که تو توئی تباری در آن بود ایها که در آن گذار بجای آن که در ایند و مردی در سر او بود و احسانک
 بَرَضَى الذَّلِيلَ كَحَضْفِ الْعَيْشِ تَقْفِضُهُ وَالْعَزَّ عِنْدَ رَسْمِ الْاَيُّو الذَّلَّ وَقَوَادِزُ وَزَادَ الْكُوفَا
 در کوفه در ضعیفتر باندگی همیشه کرد از دفعاعت کند و از سفرها و حکم اعیان مشقتها تنگ آمد نباید و معاند کند و در سرها
 فَادْرَأْهَا فِي نَجْوَرِ الْبَيْدِ جَائِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَابِي اللَّيْلِ بِالْجُدِّ
 در کوفه باز در آن خود آن همه عذر را وجود را سفرها انوار و لبان عنایت کش
 اِنَّ الْعُلَى حَدَّثَتْنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا حَدَّثَتْ اَنَّ الْعَزَّ فِي النَّقْلِ
 در کوفه بزرگی و بلندتری در حاکمات کرد و در اینج کف را سقت کرد با قتر عزت و عزتت و بدست آورد و در سر
 لَوْ كَانَتْ شَرِبَتْ الْمَاءَ يَبْلُوغُ مَنِيَّ لَمْ تَبْرُجِ الشَّمْسُ قَوْمًا ذَا رَةِ الْجَلِّ
 یعنی چنانکه آفتاب سست شرف در اینجاست می گوید اگر در مقام که در یکجا بلند می بردی بودی آفتاب از خانه خود دور
 اَهْبَتُ بِالْحِطِّ لَوْ بَادَتْ مُشْتَعًا وَالْحِطُّ عَنِّي بِالْحِجَالِ فِي شَعْلٍ نَقْلٌ نَكْرٌ
 می گوید چنانکه غمت را و کفم همیشه بر این سخن سخت از مرغی که گاهیند و بیشتر چنان از رفتن بایشان سخن نکر
 لَعَلَّ اَنْ يَدَا ضِلُّ وَتَقْصُمُ لِعَيْنِهِ نَامُ عَنْهُمْ اَوْ تَنْتَهَ لِي
 می گوید امید می جلدم که در ضل و ضل و ضل و مشغول را معلوم شود و نقصان جمله نکمان و را محقق بود از ایشان
 اَعْلَلِ النَّقْنَ بِالْاَمَالِ اَمْهَا مَا اَضِيُو الْعَيْشِ لَوْ اَضْنَحَةُ الْاَنْقَلِ
 می گوید امید ما جز اینج دارم و پیش شکل را اختیار بر آید از این امیدها بنویسی زندگانی بر من و بال بودی از تنگی عیش

در کوفه

علا

لعلتم

صفحه ای از نسخه ترجمه قدیم لامیه العجم (اوائل قرن هشتم)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- أصالة الرأى صائتسى الخطلِ و حليّة الفضلِ زائتسى لَدَى العَطَلِ؛

می گوید: رأی اصیل و اندیشه و فکر جمیل من مرا از خطا و زلل بازداشت [و آرایش

و پیرایه فضل من] راه صواب به من نمود و مرا زینتی تمام شد تا از زمره جاهلان...^۱
حاصل آمد.

۲- مَجْدِي أَحْبَبًا وَمَجْدِي أَوْلًا شَرَعٌ وَالشَّمْسُ رَأْدَ الصَّحَى كَالشَّمْسِ فِي الطُّغَلِي؛
می گوید: بزرگی من در اول و در آخر، یکسان است (برابر است) چنانکه آفتاب در

وقت چاشت فراخ و شبانگاه، یکسان است. یعنی مثل آفتاب است.

۳- فِيمَ الْإِنَامَةِ بِاللِزْوَاءِ^۲ لَأَسْكُنِي أَبْهَاءُ وَلَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا جَمَلِي
می گوید: چرا می باید مرا اقامت کرد در بغداد که نه اهل و قبیله دارم و نه اسباب و

عدت و این مثل است عرب را که چون جایی تعلقش نباشد، گوید: «لاناقتی فیها و لا
جمل»

۴- نَاءٍ عَنِ الْأَهْلِ صِفْرُ الْكُفِّ مُنْفَرِدٌ كَالسَّيْفِ عُرَى مَثْنَاءَ عَنِ الْخِلَالِ،
می گوید: در بغداد بدین حال ماندم؛ تنها و تهی دست، دور از اهل و عیال.

۵- فَلَا صَدِيقَ إِلَيَّ مُثَنَّتْكَ حَزَنِي وَلَا أُنَيْسَ إِلَيْهِ مُنْتَهَى جَدَلِي

۶- طَالَ اغْتِرَابِي حَتَّى حَزَنٌ رَاجَلْتَنِي وَرَحَلْتُهَا وَفَرَى الْعَسَاةِ الدُّبِيلِ.
می گوید: غربت من درازا کشید تا حدی که شتران من بنالیدند.

۷- وَصَحَّ مِنْ لَغَبٍ نَضْوِي وَعَجَّ لِمَا بَلَقْتَنِي رِكَابِي وَلَجَّ الرُّكْبُ فِي عَدَلِي
می گوید: از طول سفر، شتران من ضعیف شدند و دل من فریاد برآورد و کاروان در

۱- کلمه‌ای در عکسبردای محو و ناخوانا شده.

۲- در فرهنگنامه‌ها و منابع جغرافیایی قدیم و به پیروزی از آنها در القیث المسجم و شرحهای قدیم و جدید
لامیه المعجم «الزوراء» به معنی کج قیله و لقب توصیفی یا منبوز شهر بغداد معنی شده است. توجیهی است
همانند بسیاری از وجه تسمیه‌ها و وجه اشتقاق‌های عامیانه. نام کوفه و نواحی آنجا در سریانی Aquia (لازوراء)
به معنی کج که در متون قدیم چینی هم به همین صورت و معنی و با تلفظی شبیه به الزوراء آمده است و پس از
آبادانی و گسترش بغداد عنوان شهر کج به بغداد تسری و اطلاق یافته است.

ملامت من مبالغه کردند.

۸- أُرِيدُ بَسْطَةَ كَفِّ أَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى قَضَاءِ حُقُوقِ لِيْلَمَلَى قَبْلَى

می گوید: از سفرها و مشقت ها که می کشم بسطت دستی می خواهم تا حقوق بزرگی که بر من ثابت است بگزارم.

۹- وَالذَّهْرُ يَعْكِسُ آمَالِي وَيُفْنِعُنِي مِنَ الْغَسِيمَةِ بَعْدَ الْكَذِّ بِالْقَنْبَلِ

می گوید: من جهد می کنم تا بسطت کفمی بدست آرم. روزگار برعکس آن کار می کند و مرا از غیبت به قفل خرسند می گرداند.

۱۰- وَذِي شَطَاطٍ كَصَدْرِ الرُّمَحِ مُعْتَقِلٍ بِسَمِيْلِهِ غَيْرِ هَيَّابٍ وَلَا وَكِيْلٍ

می گوید: ای بسا کسانی که راست قامت بودند مانند نیزه؛ ترسنده نبودند و کار خود با دیگری گذارنده نبودند.

۱۱- حُلُوُّ الْفُكَاهَةِ مُرُّ الْجِدِّ، فَذُمِّيْحَتْ بِقَسْوَةِ الْقَلْبِ مِنْهُ رِقَّةُ الْفَزْلِ

می گوید: آن کس را یاد کردیم که شیرین مزاج بود و تلخ چغذ دلبری با نرمی، آمیخته داشت.

۱۲- طَرَدْتُ سَرْخَ الْكَزَى عَنْ وَرْدِ مُقْلَتِهِ وَاللَّيْلُ أَعْرَى سَوَامِ النَّوْمِ بِالْمُقَلِّ

می گوید: خواب را از دور می کردم وقتی که بر چشم ها غلبه می کرد. این بیت از جمله استعارات لطیف است.

۱۳- وَالرُّكْبُ مِبْلٌ عَلَى الْأَكْوَارِ مِنْ طَرِيدٍ صَاحٍ وَآخِرٍ مِنْ خَمْرِ الْكَزَى نَعْلٍ

می گوید: کاروان، بعضی بر سرشتران هشیار بودند و بیدار و بعضی خفته چون مست.

۱۴- فَمَلْتُ أَذْعَرَكَ لِجَلَلِي لِتَنْصُرَنِي وَأَنْتَ تَحْدُنِي فِي الْحَادِثِ الْجَلَلِي

و می گوید: ای دوست! من ترا از برای آن می خوانم تا در کارهای بزرگ و وقایع

مشکل مرا یاری دهی و تو در کارهای کوچک مرا فرو می‌گذاری.
 ۱۵- تَسَامُ عَنِّي وَ عَيْنُ اللَّجْمِ سَاهِرَةٌ وَ تَسْتَجِيبُ وَ صَنَعُ اللَّيْلِ لَمْ يَحُلِ
 می‌گوید: خُسی از من؛ یعنی، مرا می‌گذاری و عزم خواب می‌کنی و از پیش من
 می‌روی و رنگ شب، برقرار؛ یعنی هنوز ستاره بیدار است [و تو می‌خسی] و رنگ شب
 برقرار است / و تو می‌گردی.]

۱۶- فَهَلْ تُعِينُ عَلَيَّ عَمِّي هَمَمْتُ بِهِ وَ أَلْفِي بِرُجْرُ أَحِبَانًا عَنِ الْفَشَلِ
 می‌گوید: گفتم بدان دوست که هیچ تواند بودن که بدین قصدی که اندیشیده‌ام یاری
 دهی که قصد گمراهی اگر چه بدست اما از بددلی می‌راند.

۱۷- إِنِّي أُرِيدُ طُرُوقَ الْحَيِّ^۲ مِنْ «إِضْمٍ» وَ قَدْ حَمَاءُ رِمَاءِ الْحَيِّ مِنْ «تُعَلٍ»
 می‌گوید: قصد من آنست که سوی قبیله روم که در اِضْم فرو آمده‌اند و تیراندازان بنی
 تُعَل، ایشان را ننگه می‌دارند.

۱۸- يَحْمُونَ بِالْبَيْضِ وَالسُّمْرِ اللَّدَانِ بِهٖ سُوْدَ الْفَدَائِرِ حُمُرُ الْحَلِيِّ وَالْحُلَلِ
 می‌گوید: در اضم زنان خوب را که گیسوشان سیاه است و جامه‌هاشان سرخ به
 شمشیر و نیزه‌ها نگاه می‌دارند.

۱۹- فَيَسِّرُنَا فِي ذِمَامِ اللَّيْلِ مُغْتَسِفًا فَتَفْحَةُ الطَّيْبِ تَهْدِينًا إِلَى الْجَلَلِ
 می‌گوید: ای دوست! بیا با ما در تحت شب تا به اضم برویم که اگر راه ندانیم بوی
 خوب، ما را ره نماید پیش دوست.

۲۰- فَالْحَبِّ حَيْثُ الْعِدَايِ وَ الْأَسْدُ رَابِضَةٌ حَوْلَ الْكِنَانِ لَهَا غَابٌ مِنَ الْأَسَلِ
 می‌گوید: دوست من آنجاست که دشمنان من اند و مردانی همچو شیر که نیزه‌های

۱- اصل: خوَسبی

۲- در متن "جیح" آ و در حاشیه "الحی" نسخه بدل که روایت مشهورتر است با توجه به مضمون ترجمه در متن
 فرار گرفت.

ایشان به مثابه بیشه است گردِ دوست بر آمده‌اند و او را نگاه می‌دارند.

۲۱- نَوْمٌ نَاشِئَةٌ بِالْجِرْعِ قَدْ سُقِيَتْ نِصَالَهَا بِسَمِيَاءِ الْفُنْجِ وَالْكَحْلِ
می‌گوید: سوی معشوقه نوبالیده فصد می‌کنم که در جز است و پیکانها چشم او به
آب غنج و ناز آب داده‌اند.

۲۲- قَدْ زَادَ طِيبَ أَحَادِيثِ الْكِرَامِ بِهَا مَا بِالْكَرَائِمِ مِنْ جُبْنٍ وَمِنْ بَخْلِ
یعنی: بددلی و بخل زنان را پسندیده خصلتی است. در سخن مردان در همه اوقات
این خصلت‌های زنان است. یعنی همه مردان این می‌گویند و از اوصاف ایشان خبر
می‌دهند.

۲۳- تَشُبُّ^۱ نَارُ الْهَوَى^۲ مِثْنَهُنَّ فِي كَبِدِ^۳ حَرَى وَنَارُ الْقَرَى مِنْهُمُ عَلَى الْقُلَلِ
می‌گوید: دو آتش است در اهل جزع، یکی آتش عشق زنان که در دل‌ها قرار گرفته
است و دوم آتش مهمانی مردان که در دامن کوه افروخته می‌شود.

۲۴- يَفْتُلْنَ أَنْصَاءَ حُبِّ لَأَحْرَاكَ لَهُمْ وَيَسْتَحْرُونَ كِرَامَ الْخَبْلِ وَالْإِيلِ
می‌گوید: در جزع دو لون قربان می‌کنند یکی زنان که عاشق را می‌کشند و دوم مردان
ایشان که برای مهمان شتران و اسبان را می‌کشند.

۲۵- يُشْفَى لِدَيْغِ الْعَوَالِي فِي بُيُوتِهِمْ بِسَهْلَةٍ مِنْ عَدِيرِ الْخَمْرِ وَالْعَسَلِ
می‌گوید: مرد زخم خورده چون به لب زنان رسد از آب دهن ایشان شفا یابد

۲۶- لَعَلَّ إِلْمَامَةَ بِالْجِرْعِ ثَابِتَةً يَدِبُّ مِنْهَا نَسِيمُ الْبُرِّ فِي عِلِّي
می‌گوید: امید می‌دارم که یکبار دیگر در جزع فرو آیم و بوی صحت از مشاهده

۱- تَشُبُّ روایت یگانه و نادر است از شَبِّ و شُبُوبِ به معنی برافروختن و برافروخته شدن آتش (در هر دو معنی لازم و متعدی). روایت مشهور و مانوس «تَبِيَتْ» است.

۲- همچنان است «الزَّغَى» بجای «الهوی» که معنی سازگار و متناسبی ندارد.

۳- در اصل «قَبْلِي» در متن و «قُلَلِي» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

دوست به مشام من برسد.

۲۷- لَا أَكْرَهُ الطَّعْنََةَ النَّجْلَاءَ قَدْ شَفَعَتْ^۱ بِرَشْفَةٍ مِنْ نَسَابِ الْأَعْيُنِ النَّجْلِ

می‌گوید: اگر زخم خورم از نیزه؛ زخم فراخ و بد آنرا کراهت ندارم چون چشم‌های دوست مرا تیرباران کند.

۲۸- وَلَا أَهَابُ الصُّفَاخَ الْبَيْضَ تُسْعِدُنِي بِاللَّمْعِ مِنْ خَلَلِ الْأَسْتَارِ وَالْكِلِّ

می‌گوید: از شمشیرها نترسم وقتی که دوست سوی من نگاه کند.

۲۹- وَلَا خِلُّ بِفِرْلَانٍ أَغَاذِلُهَا وَلَوْ ذَهَبْتَنِي أُسْوَدُ الْغَيْلِ بِالغَيْلِ

می‌گوید: وقتی که [با] آهویچگان، یعنی شاهدان به بازی مشغول باشم اگر شیر فرا من رسد و به فصد هلاک من ایستد از آن باک ندارم.

۳۰- حُبُّ السَّلَامَةِ يَنْبِي^۲ هَمَّ صَاحِبِهِ^۳ عَنِ الْمَعَالِي وَيُسْفِرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ

از ذکر دوست و اوصاف او و تقریر عشق خویش اجراض کرد و در موعظت و تنبیه آغاز فرمود.

می‌گوید: دوستی سلامت یعنی تندرستی دوست داشتن و تحمل مشقت ناکردن مرد را به کاهلی می‌کشد و چنین است.

۳۱- فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهَا فَاتَّخِذْ نَفْقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي الْجَوِّ فَاغْتَزِلْ

می‌گوید: اگر میل سوی حب سلامت کنی از دو چیز یکی می‌باید کردن یا سوراخی به دست آوردن و در قعر زمین رفتن یا نردبانی ساختن و به آسمان برآمدن.

۳۲- وَدَعَّ غِمَارَ الْعُلَى لِيَلْمُدِّمِينَ عَلَى رُكُوسِهَا وَأَفْتِنِعَ مِنْهُمْ بِالْبَلَلِ؛

۱- در متن: «مَقِيَّتْ» با توضیح «آب داده شده» بین سطر و «شَفَعَتْ» با توضیح «جفت کرده شد بسمت آن طعنه» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۲- متن «بَفْتِي» یا «بَفْتِي» نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۳- صاحبها: نسخه بدل.

می گوید: بزرگی و بلندی، گرداب هاست اگر تو نمی توانی در آن گرداب ها در آمدن بگذار به کسانی که در آیند و بود که بدست آرند چنانکه لایق بزرگی باشد برآیند و تواز دور فریاد می کشی. بالبلبل: به اندک تری.

۳۳- يَرْصِي الدَّلِيلُ بِخَفِضِ الْعَيْشِ يَخْفِضُهُ وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْاَيْتِي الدَّلِيلُ،
می گوید: مرد خسیس به اندک عیسی که دارد قناعت کند و از سفرها و تحمل اعباء مشقت ها تقاعد نماید و نداند که بزرگی در سفرهاست و مشقت کشیدن و الأدر خانه بنشین و خ... به می مال.

۳۴- فَاذْرَأِ بِهَا فِي بُحُورِ الْبَيْدِ جَائِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَانِي الْجَمِّ بِالْجُدْلِ؛
می گوید: بازدار از خود آنچه عذر را و خود را به سفرها انداز و اسبان به جنیبت کش:

۳۵- إِنَّ الْعُلَى حَدَّثَنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فَنِيَمَا تُحَدِّثُ إِنَّ الْعِزَّ فِي الثَّقَلِ
می گوید: بزرگی و بلندی با من حکایت کرد و در آنچه گفت راستست که یافتن عزت و مرتبت و به دست آوردن رفعت در سفر است نه در حضر.

۳۶- لَوْ كَانَ فِي شَرْفِ الْمَأْوَى بُلُوغٌ مِنِّي لَمْ تَبْرَحِ الشَّمْسُ يَوْمًا دَارَةَ الْحَمَلِ
یعنی حمل خانه آفتابست و شرف او در آنجاست.

می گوید: اگر در مقام کردن در یکجا بلندی و بزرگی بودی آفتاب از خانه خویش که حمل است به برجی دیگر نقل نکردی.

۳۷- أَمَبْتُ بِالْحَطِّ لَوْ تَادَيْتُ مُتَمِعًا وَ الْحَطُّ عَنِّي بِالْجُهَالِ فِي سُغْلِ
می گوید: خواندم بخت را و گفتم پیش من باش و بخت از من روی بگردانید و پیش جهال رفت و به ایشان مشغول شد.

۳۸- لَعَلَّهٗٓ إِنِّ بَدَأَ فَضْلِي وَنَقَصُهُمْ لِمَعْنِيهِ نَامَ عَنْهُمْ أَوْ تَنَبَّهٗ لِي

می‌گوید: امید می‌دارم که چون فضل و فضائل من بخت را معلوم شود و نقصان و جهل دیگران او را محقق گردد از ایشان روی بگرداند و پیش من آید.

۳۹- أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا مَا أَضَيَّقُ الْعَيْشَ لَوْلَا فَسْحَةُ الْأَمَلِ

می‌گوید: امیدهای فراخ دارم و عیش تنگ. اگر خیال برآمدن آن امیدها نبودی زندگانی بر من وبال بودی از تنگی عیش.

۴۰- لَمْ أَرْتَضِ الْعَيْشَ وَ الْأَيَّامَ مُقْبِلَةً فَكَيْفَ أَرْضَى وَقَدْ وُلِّتَ عَلَيَّ عَجَلٌ

می‌گوید: پیش از این کی جوان بودم و روزافزون بدین زندگانی خوشنود نبودم. این ساعت که پیر شدم و روزگاری که آینده بود بازگشت چگونه راضی شوم؟

۴۱- غَالَى بِنَفْسِي عِرْفَانِي بِسِقِيمَتِهَا فَصُنَّتْهَا عَنِ رَحِيصِ الْقَدْرِ مُبْتَدَلِ

می‌گوید: من نفس خود را شناختم و دانستم که نفس من عزیز است. پیش هر کسی نرفتم تا مبتذل نشوم و قیمت نفس خود را گران کردم و از ارزان قدری آن نگاه داشتم.

۴۲- وَعَادَةُ النَّضْلِ أَنْ يُزْهَى بِجَوْهَرِهِ فَلَيْسَ بِعَمَلٍ إِلَّا فِي يَدَيَّ بَطَلِ

می‌گوید: شمشیر اگر چه گوهر دار باشد و گذرنده و برنده اما آثار آن در دست مبارزان پیدا شود؛ چه اگر هزار سال افتاده باشد؛ ازو اثری پیدا نشود.

۴۳- مَا كُنْتُ أَوْثَرُ أَنْ يَمْتَنِدَ بِي زَمَنِي حَتَّى أَرَى دَوْلَةَ الْأَوْغَادِ وَالسُّفَلِ

می‌گوید: از روزگار این توقع نداشتم که مرا بگذارد تا این زمان که دولت ناکسان بینم.

۴۴- ۱- تَقَدَّمْتَنِي رِجَالٌ كَانُوا سَوَاطِئَهُمْ وَرَاءَ خَطْوِي إِذْ أَمْسِي عَلَيَّ مَهَلِ

می‌گوید: روزگار چنین تأثیر کرد که کسانی که کمتر از من بودند و مطمح نظر ایشان به مقام من نمی‌رسید درین وقت به مرتبت از من درگذشتند و من کمتر از همه شدم.

۴۴- ۲- هَذَا جَزَاءُ أَمْرٍ أَفْرَأْتُهُ دَرَجُوا مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَّتْ فُسْحَةُ الْأَجَلِ

۴۵- فَأَنْ عَلَّابِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ لِي أُسْوَةٌ بَانِحِطَاطِ السَّمْسِ عَنْ رُحَلٍ
می گوید: اگر کسانی که زیرتر و کمتر بودند از من درگذشتند و بر بالای مراتب رفتند
عجیب نیست، چرا که افتدا می کنم به آفتاب در این باب که اگر چه از زحل شریفتر است
و نور جمله عالمست زیرتر از زحل است.

۴۶- فَاصْبِرْ لَهَا غَيْرَ مُحْتَالٍ وَلَا صَجِيرٍ فَمِنِ الْخَوَادِثِ مَا يُعِينِي عَنِ الْجَحِيلِ
۴۷- أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقَتْ بِهِ فَحَاذِرِ النَّاسِ وَأَصْحَبِهِمْ عَلَى دَخَلِ
می گوید: آن کسی که خاصگی تست و ازو نزدیکتر کسی نیست پیش تو از همه
دشمنان دشمن تر اوست به نو.

۴۸- وَإِنَّمَا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَوَاحِدُهَا مَنْ لَا يَتَوَلَّى فِي الدُّنْيَا عَلَى رَجُلٍ
می گوید: مرد دنیا و یگانه جهان آنست که بر هیچ آفریده اعتماد نکند و از همه با
حذر باشد.

۴۹- وَحُسْنُ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ مَعْجِزَةٌ فَظَنْ شَرًّا وَكُنْ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ
می گوید: گمان نیکو که بر روزگار می بری از عجز است. همیشه گمان بددار و بترس.
۵۰- غَاصُ الْوَفَاءِ وَقَاصُ الْعَدْرِ وَانْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
می گوید: کم شد وفا و بسیار شد خیانت و جفا و میان راستی و راست پیشگی راهی
دراز پیدا شد / دور و دراز / اعنی راستی میان خلق نماند.

۵۱- وَشَانَ صِدْقِكَ عِنْدَ النَّاسِ كِذْبُهُمْ وَهَلْ يُطَابِقُ مُفَوِّجٌ بِمُعْتَدِلٍ
می گوید: راستی های ترا دروغ مردمان به باد دهد و زشت کند و هرگز راست با کز
برابری باشد؟

۵۲- بَا وَارِدًا سُورَ عَيْشٍ كُلهُ كَدَرٍ أَنْفَقْتَ صَفُوكَ فِي أَيَّامِكَ الْأُولِ
می گوید: آنچه عمر صافی بود، در زمان اول صرف کردی. درین وقت و دارد عیشی
شدی که بازمانده است و تیره شد.

۵۳- إِنْ كَانَ يَنْجَعُ شَيْءٌ فِي نَسَابِهِمْ عَلَى الْعُهُودِ فَسَبُّ السَّيْفِ لِلْعَدْلِ،

می‌گوید: این مردمان را ثبات نیست در عهد که اگر چیزی باشد که ایشان را برو ثبات عهد بدارد این مثل باشد که «فَسَبَقَ السِّبْفُ لِلْعَدَلِ». و اصل این مثل، آن بوده است که یکی شمشیر بزد یکی را و بکشت و مردمان در آمدند و او را ملامت کردند گفت: «سبق السیف للعدل» یعنی شمشیر بر ملامت شما سبق برد. اعنی که... شما سود ندارد... و
 إِنَّ^۱

۵۴. فِيمَ اعْتَرَا ضُكَّ^۲ لُحِّ الْبَحْرِ تَزَكُّبُهُ وَأَنْتَ يَكْفِيكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَسَلِ
 می‌گوید: ترا از دریای حرص یک مکیدن بس است. یعنی قدری آب ترا کفایت کند؛
 پس فصد در میان دریا چرا می‌کنی؟

مُلْكُ^۳ الْفَنَاعَةِ لَا يَبْحَثُنِي عَلَيْهِ وَلَا يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخَوْلِ؛
 می‌گوید: مُلْكُ ملکِ فناعه است که در محافظت آن به هیچ یار و معینی محتاج
 نباشد.

۵۵. تَرْجُو الْبَقَاءَ بِدَارِ لَائِبَاتِ لَهَا فَهَلْ سَمِعْتَ بِظِلِّ غَيْرِ مُنْتَهِلِ
 می‌گوید: این جهان را دوام و بقاء و ثبات نیست و تو در او امید بقا می‌داری و
 همچنان است که از سایه ابر ثبات می‌خواهی؛ اعنی، ...

۵۶. وَيَا أَمِيناً^۴ عَلَى الْأَسْرَارِ مُطَّلِعاً أَضْمُتُ فِيهِ الصَّمْتِ مَنْجَاةً مِنَ الزَّلْزَلِ
 می‌گوید: حرص بر آن مبذول داشته‌ای که اسرار الهی را دریایی، بازی خاموش باش
 که در خاموشی، خلاصی است از خطا و زلزل.

۱- چند کلمه از کتاره صفحه افتاده است.

۲- روایت مشهور و وجه فاخر کلام در این مقام «افتحام» است به جای «اعتراض».

۳- در متن: کنز، نسخه بدل حاشیه: مُلْكُ با توجه به سیاق ادبی کلمه و مضمون.

۴- نسخه بدل متن: حریصاً؛ وجه مشهور «خیراً» است.

۵۷. قَدْ زَشَّحُوكَ لِأَمْرِ لَوْ فَطِنْتَ بِهِ فَأَوْبَأُ بِنَفْسِكَ أَنْ تَرَعَى مَعَ الْهَمَلِ^۱

می‌گوید: ترا برای امر آخرت پرورده‌اند تا سعادت اخروی حاصل کنی. از میان این چهار پایان بیرون شو و نفس خود را تزکیت کن و در کسب سعادت بشتاب تا از جمله این چهار پایان مُسَيَّب نباشی. الْهَمَلُ: چهار پایان مسیب.

«تَجَزَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ»

منابع:

- ۱- بختیار، مظفر، «زندگانی استاد مؤید الدین طغرائی اصفهانی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۲ (مرداد ۱۳۴۴)، صص ۴۵۲-۴۷۳.
- ۲- بختیار، مظفر، حیاة الطغرائی (به زبان عربی)، انتشارات سازمان اوقاف، تهران.
- ۳- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، به اهتمام احمد محمود السعمران، ۲ جلد، اسکندریه، ۱۲۹۰ ه.ق.
- ۴- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، ۲ جلدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۵ م.
- ۵- محمد آبادی، باویل، «ترجمه منظوم لامیه العجم» در کتاب یادنامه ادیب نیشابوری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل کانادا، تهران، ۱۳۶۵ ه.ق.
- 6- Chao Zhugua, Chufan Shi, translated by F. Hirth - W.W. Rockhill, St. Petersburg, 1911, p.110.

۱- متن: الْحَمَلُ. با توجه به ترجمه درست بیت و دادن معنی الْهَمَلُ به طور جداگانه در حاشیه اشتباه ناشی از غفلت و لغزش قلم است.

